

## مدارا و صلح طلبی در سیره سیاسی پیامبر اسلام (ص)

### "مطالعه موردی فتح مکه و غزوه حنین"

دکتر صابر اداک<sup>۱</sup>

#### چکیده

مدارا و صلح جویی یکی از صفات بارز پیامبر اسلام (ص) بود که بدون شک نقش مهمی در گسترش سریع دعوت اسلامی در جزیره العرب ایفا کرد. اخلاق متعالی و منش کریمانه آن حضرت در برابر دشمنانش و مرجح بودن عفو بر انتقام نزد وی، از عوامل مؤثر در پیشبرد اهداف و ابلاغ رسالتش بود و مطمئناً در این راه بیش از شمشیر یارانش کارآیی داشت. رفتار بزرگوارانه آن حضرت با مشرکان قریش و اعلام عفو عمومی در جریان فتح مکه و همچنین کردار سخاوتمندانه او در تقسیم غنائم حنین، از بهترین نمونه‌ها در این باب هستند. پیامبر (ص) پس از فتح مکه و در اوج قدرت، با آنکه می‌توانست رفتار تندی با مشرکان داشته باشد و به جبران همه نامردمی‌ها و آزارهای آنان در طول دوران رسالت، انتقام سختی از ایشان بستاند، چنان برخورد مشفقانه و رحمت‌انگیزی در پیش گرفت که حتی خود مشرکان را به تعجب واداشت. این مقاله به بررسی سیاست مداراگر پیامبر (ص) نسبت به دشمنانش در فتح مکه و غزوه حنین می‌پردازد.

**واژگان کلیدی:** فتح مکه، غزوه حنین، صلح طلبی، پیامبر اسلام (ص)

---

۱. گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری، ایران.

پس از جنگ خندق در سال ۵ ق و شکست احزاب مخالف اسلام، قدرت مسلمانان به تدریج فزونی گرفت و به ویژه در فاصله زمانی میان صلح حدیبیه تا فتح مکه (سال ۶ تا ۸ ق)، توازن قوا به نفع مسلمانان تغییر کرد. مکه روز به روز از موقعیت منحصر به فرد خود در شبه جزیره و روزهای اوج و شکوهش دور می شد و نگاهها به آرامی به سوی مدینه و قدرت تازه تأسیس آن منعطف می گشت. اما روشن بود که مکه رهبر فکری و عقلی و سیاسی عربستان غربی بود و مادام که مکه در مخالفت با پیامبر (ص) باقی می ماند، جامعه اسلامی در معرض انقراض قرار داشت (گیب، ۱۳۸۰ش: ۴۶).

پیامبر (ص) در این سالها سعی می کرد مکه را به نرمش و انعطاف در برابر اسلام راغب سازد و به قُریش ثابت کند که دین جدید نه تنها باعث افول منزلت و موقعیت آنان نمی شود بلکه سروری عرب و یکپارچگی ایشان را به همراه خواهد آورد. "محمد می خواست استعدادهای مردم مکه را به خدمت اسلام بگمارد. در عربستان جایی را نمی شد سراغ کرد که در مردمش اینچنین ادراک و دریافت عقلی با چنین استعداد و ظرفیت سیاسی وجود داشته باشد" (همانجا).

پیامبر (ص) مایل بود مشرکان مکه خود پا پیش نهند و از این رو هرچه توانست کوشید تا از بیشتر کردن ضدیت ایشان پرهیز کند و در عوض درصدد برآمد تا آنان را به جانب خود متمایل سازد (دانشگاه کمبریج، ۱۳۸۱ش: ۹۲). یکبار که شنید مکه به علت قحط و غلا و نیز قطع راههای تجاری در مضیقه و فشار قرار گرفته است، پانصد دینار طلا برای توزیع در میان فقرا شهر به آنجا فرستاد که البته باعث خشم ابوسفیان شد و این کار پیامبر (ص) را در جهت جلب نفوس و گمراهی نوجوانان مکه تلقی کرد (حمیدالله، ۱۳۵۱ش: ۱۳۳). بار دیگر به سال ۶ ق هنگامی که کاروان تجاری قریش به همراه مقدار زیادی نقره به دست مسلمانان

افتاد، پیامبر(ص) سرکرده این کاروان را که ابوالعاص بن ربیع (همسر سابق زینب بنت رسول الله) بود آزاد گذاشت تا اموال مکیان را به آنان عودت دهد که او نیز این کار را انجام داد و سپس اسلام خود را آشکار و به مدینه هجرت کرد (واقعی، ۱۴۰۹ق: ۲/۵۵۳؛ ابن هشام، بی تا: ۱/۶۵۷).

اینگونه رفتارهای بزرگوارانه در برابر مکه و قریش، بیانگر جایگاه این شهر نزد پیامبر(ص) و احساسات خاص ایشان نسبت به زادگاه خود و هم مقدس ترین مکان در دین اسلام بود. در آستانه فتح مکه، قبایل اطراف آن عمدتاً مسلمان شده و سیر توسعه اسلام سرعت گرفته بود (حمیدالله، همان: ۱۳۴). قرار ده ساله صلح حدیبیه میان قریش و مسلمانان برقرار بود، اما هنوز به دو سال نرسیده توسط قریش نقض شد.

### پیمان شکنی قریش

طبق آخرین بند صلح حدیبیه، قبایل عرب در همپیمانی با مسلمانان یا قریش آزاد بودند و صلح، شامل همپیمانان دو طرف نیز می شد. براین اساس بنی خزاعه با پیامبر(ص) و بنی بکر با قریش اعلام همپیمانی کردند (ابن هشام، همان: ۲/۳۸۹). این دو قبیله از دوره جاهلیت اختلافاتی با هم داشتند و چون یکی از بنی بکر به نام آنس بن زئیم در شعری هجو پیامبر(ص) را گفت و فردی از خزاعه بر او حمله کرد و سرش را شکست، آتش خصومت میان آنان دوباره شعله ور شد (واقعی، همان: ۲/۷۸۱). بنی بکر از قریش علیه خزاعه یاری خواستند و تعدادی از بزرگان قریش همچون صفوان بن امیه بن خلف، حویطب بن عبدالعزی و مکرزبن حفص آنان را یاری کردند، در حالی که برخی از افراد مانند ابوسفیان با این کار مخالف بودند (همان: ۲/۷۸۳). نهایتاً بنی بکر به همراه مردانی از قریش مخفیانه بر خزاعه حمله بردند و حدود بیست تن از آنان را به قتل رساندند (همان: ۲/۷۸۴؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ۲/۱۰۲).

واقعی در اینجا روایتی آورده که به تصریح او کسی از پیشینیان آن را نقل نکرده است و علمای مغازی آن را منکر شده‌اند. وی به گفته خودش از قول شخص مورد اعتمادی شنیده است که: چون خزاعیان این خبر را به پیامبر(ص) رساندند و از او استمداد جستند، پیامبر(ص) از آنان پرسید: "از نظر شما چه کسی متهم است؟" گفتند: "بنی بکر"، پیامبر(ص) پرسید: "همه آنان؟" گفتند: "نه؛ متهم اصلی بنی نَفَاثَةُ به سالاری نَوْفَل - بن مَعَاوِيَةَ هستند". پیامبر(ص) فرمود: "اینها هم از بنی بکرند، من کسی را نزد اهل مکه می فرستم و در این باره سؤال می کنم و در پذیرش پیشنهادهایی مخیرشان می سازم". آنگاه پیکی به مکه فرستاد و سه پیشنهاد به قریش داد:

۱. خون‌بهای کشته شدگان خزاعه پرداخت شود.

۲. پیمان و حمایت خود را از بنی نَفَاثَةُ بردارند.

۳. پیمان حدیبیه منتهی شود (واقعی، همان: ۲/۷۸۶).

قریش پرداخت دیه و عدم حمایت از بنی نَفَاثَةُ را نپذیرفتند و تصمیم به نقض پیمان حدیبیه گرفتند ولی بعداً پشیمان شدند و ابوسفیان را برای تمديد صلح به مدینه فرستادند (همان جا). روایتی دیگر حاکی از این است که عده‌ای از قریش پیشنهاد پیمان شکنی دادند اما ابوسفیان گفت: "مصلحت این است که کل قضیه را انکار کنیم و بگوییم قریش اصلاً پیمان شکنی نکرده و عده‌ای که به خزاعه حمله کرده‌اند، بدون خواسته و مشورت و اطلاع ما بوده است و تقصیری متوجه ما نیست". از این رو قریش به او گفتند: "خودت به مدینه و به دیدار محمد بشتاب" (همان: ۲/۷۸۸).

اما روایت مشهور در منابع سیره این است که ابوسفیان چند روز پس از حادثه، سراسیمه خود را به مدینه رساند و در حالی که تردید داشت که پیامبر(ص) خبر را شنیده است یا نه، به دیدار وی رفت و چنین گفت:

"ای محمد؛ می‌دانی که من هنگام حدیبیه غایب بودم، اکنون می‌خواهم تا آن پیمان را استوار سازی و بر مدت آن بیفزایی". پیامبر(ص) فرمود: "مگر در میان شما اتفاق تازه‌ای رخ داده است؟" ابوسفیان گفت: "نه؛ به خدا پناه می‌برم". پیامبر(ص) فرمود: "پس ما همچنان پای‌بند صلح حدیبیه و مدت آن هستیم و هیچ تغییری در آن نمی‌دهیم" (همان: ۲/۷۹۱). ابوسفیان که در مدینه از سوی صحابه و نیز دخترش اُمّ‌المؤمنین اُمّ‌حَبیبَه مورد بی‌مهری قرار گرفته بود، با دست خالی به مکه بازگشت (همان: ۲/۷۹۲).

به این صورت پیمان حدیبیه که مدت آن ده سال بود، با گذشت تنها ۲۲ ماه از سوی قریش زیر پا گذاشته شد و قرار صلح میان طرفین از بین رفت (ابن‌سعد، همان: ۲/۱۰۲). رسول‌خدا(ص) فرصت مناسب برای فتح مکه و رهایی مسجدالحرام از پرستش‌بته‌ها را به دست آورد و با هدف زدودن پلیدی شرک از ساحت سرزمین مقدس، آهنگ جهاد کرد. پیامبر(ص) از آنجا که سعی داشت قریش از این تصمیم آگاه نشوند و مکه بدون خونریزی و حتی‌الامکان به صلح فتح شود، هدف و مسیر این غزوه را اعلام نکرد و تنها فرمان داد که تمامی مسلمانان از مهاجر و انصار و قبایل اطراف مدینه و قبایل بین راه برای جهاد آماده شوند (ابن‌هشام، همان: ۲/۳۹۷).

### عزیمت سپاه اسلام برای فتح مکه

سپاه اسلام در دهم رمضان سال هشتم هجری مدینه را به سوی مکه ترک کرد و با پیوستن قبایل بین راه، تعداد آنان به ده‌هزار تن بالغ شد (همان: ۲/۳۹۹). هنگامی که در مَرَّالظَّهْران در خارج مکه اردو زدند، با ده‌هزار شعله آتشی که به امر پیامبر(ص) افروختند (صالحی‌شامی، ۱۴۱۴ق: ۵/۲۱۴)، منظره‌ای باشکوه و البته هراس‌انگیز برای مکیان پدید آوردند. شاید قصد پیامبر(ص) این بود که بدین‌گونه بزرگی سپاه بر مکیان معلوم گشته و فکر مقاومت و نبرد را از سر بیرون کنند و کار به صلح انجام یابد.

ابوسفیان در حمایت عباس عموی پیامبر(ص) که خود کمی پیش از این و در منزل جُحْفَه به مسلمانان پیوسته بود (ابن هشام، همان: ۲/۴۰۰)، به خدمت رسول خدا(ص) رسید و ضمن گفتگوهایی با وی، نهایتاً اسلام آورد (واقدی، همان: ۲/۸۱۷). پیامبر(ص) بر او منت نهاد و گذشته از این که دشمنی‌های سابقش را نادیده گرفت، به درخواست عباس برای او که بزرگ مکه بود امتیازی نیز قائل شد. مبنی بر اینکه خانه‌اش خانه امن باشد و مقرر گردید که از مکیان هر که سلاح فرو نهد و در خانه خود بماند یا به مسجدالحرام رود یا به خانه ابوسفیان پناه آورد، در امان خواهد بود (ابن هشام، همان: ۲/۴۰۲). گویند پیامبر(ص) در روزهایی که در مکه مورد آزار بود و کودکان و اوباش در کوچه‌ها به ایشان اهانت می‌کردند، گاه به خانه ابوسفیان پناه می‌برد و متحصّن می‌شد و ابوسفیان نیز از مهمانش حمایت می‌کرد! (حمیدالله، همان: ۱۳۹).

عباس به توصیه پیامبر(ص) پیش از خروج ابوسفیان از اردوگاه، او را در موقعیتی قرار داد تا بتواند عبور ده‌هزار سپاهی مسلمان را از نزدیک ببیند (ابن هشام، همان: ۲/۴۰۳) تا اگر هنوز تردیدی در تسلیم بدون خونریزی مکه دارد، تردیدش برطرف شود. گویا در همین جا بود که سعد بن عباده وقتی با پرچم انصار از مقابل ابوسفیان می‌گذشت، اشعاری بدین مضمون قرائت کرد: "امروز روز انتقام است، امروز حرمت‌ها از میان می‌روند، امروز خداوند قریش را خوار و زبون می‌کند" (واقدی، همان: ۲/۸۲۱). ابوسفیان که از این اشعار تهدیدآمیز به هراس افتاده بود به پیامبر(ص) گفت: "تو نیکوکارترین و مهربان‌ترین و رعایت‌کننده‌ترین مردمانی" (همان‌جا) و پیامبر(ص) چون اشعار سعد را شنید، به سرعت پسرش قیس بن سعد و به روایتی علی بن ابی طالب(ع) را نزد او فرستاد که پرچم را از او بستاند و شعار دهد که: "امروز روز عفو و رحمت است، امروز خداوند قریش را عزیز خواهد داشت" (همان: ۲/۸۲۲) و به علی(ع) فرمود: "با دوستی و مدارا وارد شهر شوید" (ابان بن عثمان الاحمر، ۱۳۷۵ش: ۱۰۱).

بدین سان خیال ابوسفیان از انتقام‌ستانی مسلمانان از مکیان آسوده شد و به مکه بازگشت و ضمن ابلاغ امان پیامبر(ص)، مردم را به عدم مقاومت دعوت کرد (واقدی، همان: ۲/۸۲۳). سپاه مسلمانان به سوی شهر رهسپار شد و پیامبر(ص) هنگامی که از ناحیه ذی طوی مسجدالحرام را مشاهده کرد، ایستاد و به نشانه عظمت پروردگارش و شکر به درگاه او، سر تعظیم فرود آورد (ابن هشام، همان: ۲/۴۰۵) و آنگاه با سپاه سبز نشان خود(کتابته الخضرء) (ابن سعد، همان: ۲/۱۰۳) به بیت‌الله نزدیک شد.

عده‌ای از مردم با یادآوری سوابق زشت خود در آزار و اذیت مسلمانان و ستم‌ها و رنج‌هایی که در این چند سال بر آنان تحمیل کرده بودند، با ترس و هراس به بلندای کوه‌ها می‌گریختند و ابوسفیان و حکیم‌بن حزام با فریاد آنان را به اماکن امن راهنمایی می‌کردند (واقدی، همان: ۲/۸۲۶). گفته‌اند خانه حکیم‌بن حزام نیز از سوی پیامبر(ص) به‌عنوان مکان امن اعلام شده بود (حلبی، ۱۴۰۰ق: ۳/۱۹). گذشته از این، رسول‌الله(ص) پرچمی را نیز به دست ابورویحهٔ عبدالله بن عبدالرحمن داد و فرمود: "هر که به زیر این پرچم درآید در امان است" (مقریزی، ۱۴۰۲ق: ۱/۳۸۷).

با این حال گروهی از جهال و متعصبان قریش، همچون: عکرمه بن ابی جهل، صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو به فکر مقاومت بودند و افرادی از بنی بکر و بنی هذیل نیز به آنان پیوستند (واقدی، همان: ۲/۸۲۳). اینها با سپاه تحت فرماندهی خالد بن ولید درگیر شدند که در نتیجه بیست و هشت تن از مشرکان به قتل رسیدند و از مسلمانان نیز دو تن کشته شدند (ابن سعد، همان: ۲/۱۰۳) و این تنها تلفات فتح مکه بود. ابن هشام کشته‌های مشرکان را دوازده یا سیزده تن دانسته است (ابن هشام، همان: ۲/۴۰۷).

**رفتار پیامبر(ص) با مکیان**

پیامبر(ص) وارد شهر شد و پس از طواف کعبه و فروریختن الهه‌های جاهل و گمراهی، برای مردم خطبه خواند. مکیان خود به کرده‌های خود آگاه‌تر بودند و اگر پیامبر(ص) می‌خواست بنا به رسم رایج آن روزگار عمل کند، می‌باید جملگی را به تیغ انتقام و قصاص می‌سپرد و زنان و کودکانشان را به اسیری می‌برد و اموالشان را به غنیمت می‌گرفت. شاید اهالی مکه نیز انتظاری چنین داشتند و آماده عقوبت سختی از سوی مسلمانان بودند.

ابوسفیان خود در برابر اعلام خانه‌اش به عنوان نقطه امن، چنان تعجب کرده بود که گویند دوبار از پیامبر(ص) پرسید: "خانه من؟! خانه من!؟" (ابن شهاب، ۱۴۰۱: ۸۹). برخی از سران قریش مانند: صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل از ترس جان فراری شده و برخی دیگر همچون سهیل بن عمرو در خود مکه پنهان شده بودند. پیامبر(ص) به اصحابش فرمان داده بود که تنها با کسانی بجنگند که شمشیر به رویشان می‌کشند (ابن هشام، همان: ۲/۴۰۹) و حتی در بین راه با اشاراتی به آنان فهمانیده بود که فکر اسیر گرفتن مکیان و به غنیمت بردن اموالشان را از سر دور کنند (واقعی، همان: ۲/۸۰۳).

رسول خدا(ص) در ضمن خطبه‌اش قریش را مورد خطاب قرار داد و پرسید: "چه می‌گویید و چه گمان می‌برید؟" (همان: ۲/۸۳۵) و مکیان علی‌رغم رفتارهای ناشایستی که در این سال‌ها با او و اصحابش کرده بودند، با یادآوری اخلاق کریمانه وی امیدوارانه فریاد برآوردند: "خیر و نیکی می‌گوییم و گمان خیر داریم، برادری بزرگوار و برادرزاده‌ای بزرگوار که اکنون به قدرت رسیده‌ای" (همان‌جا) و پیامبر(ص) که شاید در این لحظات، صحنه عذرخواهی برادران خطاکار یوسف را به یاد آورده بود، فرمود: "من هم همان را می‌گویم که برادرم یوسف گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست، خداوند شما را می‌آمزد و او مهربان‌ترین مهربانان است" (همان‌جا؛ نک: یوسف/۹۲).



سپس به یادشان آورد که همسایگان خوبی نبودند (یعقوبی، بی تا: ۲/۶۰) و به روایتی فرمود: "هان! که بد همسایگانی بودید برای پیامبر، که تکذیب کردید و راندید، و اخراج کردید و آزردید، پس راضی نشدید تا در سرزمینم به جنگم آمدید" (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۱۰/۸۴۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۲۰/۳۸۳) و نهایتاً بر آنان منت نهاد و همچون اسیرانی که آزادشان کنند، با این جمله مورد خطابشان قرار داد: "بروید که آزاد شدگانید" (ابن هشام، همان: ۲/۴۱۲؛ یعقوبی، همان: ۲/۶۰؛ طبری، ۱۳۸۷ق: ۳/۶۱؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۲/۲۹۰؛ مقریزی، همان: ۸/۳۸۷).

### آنان که بخشوده نشدند

با آنکه عفو پیامبر(ص) شامل مکیان شد و جملگی را با واژه "طَلَقًا" (آزاد شدگان) نواخت، اما در میان این خیل عظیم کسانی بودند که جز عداوت عام با پیامبر(ص) و مسلمانان، بار جنایت خاصی هم در طول این سال‌ها بر دوش‌شان بود و گذشت از آنان به سادگی میسر نبود. پیامبر(ص) این گروه را از دایره عفو عمومی خود خارج ساخت و پیروانش را فرمود که آنان را به قتل برسانند حتی اگر به پرده‌های کعبه آویخته باشند (ابن هشام، همان: ۲/۴۰۹؛ یعقوبی، همان: ۲/۵۹).

در تعداد و اسامی و سرنوشت این گروه، اختلافاتی در منابع سیره وجود دارد که سعی می‌کنیم بر پایه روایات شهر، علت مهدورالدم شدن و عاقبت آنان روشن شود. می‌توان گفت که مجموعاً حدود ده تن (۶ مرد و ۴ زن) مشمول این حکم شدند که از این تعداد هم نهایتاً چهارتن به قتل رسیدند و سایرین به انحاء مختلف، مورد عفو واقع شدند. اما تفصیل مطلب و فهرست این افراد براساس معازری واقدی:

۱. عبدالله بن هلال بن خطل ادرمی؛ نامش عبدالعزی بود و چون مسلمان شد و به مدینه هجرت کرد، پیامبر(ص) عبدالله نامیدش (صالحی شامی، همان: ۵/۲۲۳). وی در مأموریتی که از سوی پیامبر(ص) برای جمع‌آوری صدقات رفته بود، در میان راه خادم خزاعی خود را کشت، از آن رو که غذایش را به وقت مهیا

نکرده بود. پس از آن ترسید به مدینه بازگردد و صدقات مأخوذه را برداشت و به مکه رفت و مرتد شد. دو کنیز داشت که فَرْتَنَا و قُرَيْبَةَ (أَرْنَب) نامیده می شدند و خواننده و بدکاره بودند و ابن خطل اشعار خود در هجو رسول خدا (ص) را به آنان می داد تا بخوانند و قریش نزد او و کنیزانش رفت و آمد داشتند و باده می نوشیدند و کنیزان برایشان می خواندند. وی در روز فتح مکه لباس جنگ پوشید و از خانه خود بیرون آمد و گفت: محمد به زور وارد مکه نخواهد شد؛ اما چون سپاه پیامبر (ص) را دید، خود را میان پرده های کعبه افکند که ابوبرزّه آسَلَمی به قتلش رساند (واقدی، همان: ۲/۸۵۹؛ ابن سعد، همان: ۲/۱۰۳؛ حلبی، همان: ۳/۳۷). ابن هشام نام او را عبدالله بن خطل (ابن هشام، ۲/۴۰۹) و یعقوبی، عبدالله بن العزّی بن خطل (یعقوبی، همان: ۲/۵۹) دانسته اند.

۲. مَقِيسُ بنِ صَبَابَةَ؛ برادر او هاشم یا هشام بن صَبَابَةَ مسلمان بود و در غزوه بنی مُصَطَلِق به دست یکی از انصار به نام اوس بن ثابت از سر خطا کشته شد، که پنداشته بود از مشرکان است. صبابه به خون خواهی برادر به مدینه آمد و ظاهراً به اسلام گروید و به امر پیامبر (ص) خون بهای برادر را از قبیله قاتل ستاند. اما پس از چندی قاتل برادرش را کشت و مرتد شد و به مکه گریخت و اشعاری در این باره سرود. روز فتح با تنی چند از ندیمان خود مشغول باده گساری بود که نُمَيْلَةُ بنِ عَبْدِ اللَّهِ لَيْثی بر او دست یافت و به قتلش رساند (واقدی، همان: ۲/۸۶۰). در سیره ابن هشام به جای صبابه، حبابه آمده است (ابن هشام، همان: ۲/۴۱۰).

۳. حُوَيْرِثُ بنِ نُقَيْدِ بنِ وَهَب؛ از آزاردهندگان و هجوکنندگان پیامبر (ص) در مکه بود (حلبی، همان: ۳/۳۸) و به روایت ابن هشام، هنگامی که اُمّ کَلثُوم و فَاطِمَةُ (س) - دختران پیامبر (ص) - عازم مدینه بودند، به قافله آنان حمله برده و آزارشان داده بود (ابن هشام، همان: ۳/۴۱۰؛ سهیلی، ۴۰۹ق: ۴/۹۲). وی در روز فتح در خانه اش پنهان شده بود و چون خواست به خانه دیگری بگریزد، علی (ع) او را دید و به قتلش رساند (واقدی، همان:

۴. قریبۀ (ارنب)؛ یکی از دو کنیز آوازه‌خوان ابن‌خطل که در روز فتح کشته شد (همان: ۲/۸۶۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۱/۴۵۷).

به استناد اکثر منابع، تنها این چهارتن از میان کسانی که مهدورالدم شده بودند به قتل رسیدند و سایرین به شرح زیر، مشمول عفو پیامبر(ص) شدند:

۵. عبدالله بن سعد بن ابی سرح؛ در مدینه از کاتبان وحی بود، اما در نگارش وحی خیانت می‌کرد. مثلاً هنگامی که پیامبر(ص) می‌گفت: "سَمِيعٌ عَلِيمٌ" وی به دلخواه خود می‌نوشت: "عَلِيمٌ حَكِيمٌ". پس از چندی دچار فتنه شد و پیامبر(ص) را متهم به نادانی کرد و مدعی شد آنچه نوشته بر خودش وحی می‌شده است و سر انجام مدینه را ترک کرد و در حال ارتداد به مکه درآمد. در روز فتح، به عثمان بن عفان (۳۵-۲۳ ق) که برادر رضاعی - اش بود پناهنده شد و عثمان پس از گذشت چند روز، او را در پناه خود نزد پیامبر(ص) آورد و شفاعتش کرد. پیامبر(ص) پس از دقایقی سکوت، توبه او را پذیرفت و از خونس درگذشت (واقعی، همان: ۲/۸۵۵؛ ابن هشام، همان: ۲/۴۰۹). وی در خلافت عثمان به مناصب والای حکومتی دست یافت.

۶. عکرمه بن ابی جهل مخزومی؛ او مانند پدرش عداوت خاصی با اسلام داشت (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق: ۳/۱۰۸۲؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹ق: ۳/۵۶۷) و در اکثر معارک قریش علیه مسلمانان حاضر و پیش قدم بود. در روز فتح پس از مقاومتی بی‌فایده در برابر فاتحان، به سوی یمن گریخت، اما همسرش که مسلمان شده بود، با امان پیامبر(ص) به دنبال او رفت و هنگامی که مهیای سوارشدن بر کشتی و ترک شبه جزیره بود، او را یافت و امان پیامبر(ص) را به او ابلاغ کرد. عکرمه به مکه بازگشت و نزد رسول خدا(ص) رفت و اسلام آورد (واقعی، همان: ۲/۸۵۱).

نکته درس آموزی که درباره برخورد پیامبر(ص) با او وجود دارد این است که رسول خدا(ص) چون شنید که عکرمه می خواهد به حضورش برسد به اصحابش فرمود: "هنگامی که عکرمه را دیدید، پدرش را دشنام ندهید که دشنام به مردگان، باعث آزار زندگان است" و خود هنگامی که او را دید، فرمود: "درود بر سوار مهاجر" (ابن عبدالبر، همان: ۳/۱۰۸۲). اما بعدها برخی از مردم با یادآوری خاطرات تلخ دشمنی های عکرمه و مخصوصاً پدرش ابوجهل و آزار و اذیت های آنان در گذشته، هنگامی که او را می دیدند به طعن، وی را به نام پدرش خطاب می کردند و می گفتند: "این پسر دشمن خدا ابوجهل است" و چون عکرمه از این امر به پیامبر(ص) شکایت کرد، رسول الله(ص) بار دیگر مردم را از سب پدرش منع کرد و حتی فرمان داد که از این پس او را به نام پدرش خطاب نکنند و عکرمه بن ابی جهل نگویند تا باعث آزرده گی او نشود! (همان جا؛ ابن اثیر، ۳/۵۶۷: ۱۴۰۹).

ابن اثیر که از این بزرگواری پیامبر(ص) شگفت زده شده بود، در پایان ترجمه عکرمه بن ابی جهل نوشته است: "خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست، چه نیکو و بلندمرتبه و شریف است این اخلاق" (ابن اثیر، همان جا). گفتنی است که کنیه ابوجهل در حقیقت ابوالحکم بود و پیامبر(ص) به دلیل عداوت شدید او با اسلام، او را ابوجهل لقب داده بود (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱/۱۲؛ مقریزی، همان: ۶/۲۳۰). عکرمه بعدها در فتوح شام شرکت جست و در جنگ یرموک (۱۳ق) (ابن عبدالبر، همان: ۳/۱۰۸۳) یا آجنادین (۱۵ق) (بلاذری، ۱۹۸۸: ۱۱۷) کشته شد. برخی از منابع در گزارش خود از فتح مکه و افراد مهدورالدم، از عکرمه بن ابی جهل نامی به میان نیاورده اند (ابن شهاب، همان: ۹۰؛ یعقوبی، همان: ۲/۵۹؛ ابن حبان، ۱۴۰۷: ۱/۳۳۳).

۷. هبار بن آسود بن مطلب؛ او جزء کسانی بود که زینب دختر پیامبر(ص) را هنگام هجرت به مدینه تعقیب کرده بودند و زینب بر اثر ضربه نیزه او جنینش سقط شد (واقعی، همان: ۲/۸۵۷؛ ابن حجر، ۱۴۱۵: ۶/۴۱۱) و خودش هم چندسال بعد از اثر همان ضربه درگذشت (ابن عبدالبر، همان: ۴/۱۸۵۳). هبار در روز فتح مکه

پنهان شد و پس از مدتی به مدینه رفت و از پیامبر(ص) طلب عفو کرد و پیامبر(ص) نیز او را بخشود. وی نیز دچار سبّ و دشنام مردم بود و از جمله سلمی کنیز پیامبر(ص) او را ناسزا می‌گفت که رسول خدا(ص) وی را از این کار نهی کرد (واقدی، همان: ۲/۸۵۷). هنگامی که هبار از دشنام مردم نزد رسول خدا(ص) شکایت کرد به او فرمود: "تو هم دشنام دهندگان را دشنام ده" و بدین صورت مردم از او دست برداشتند (ابن عبدالبرّ، همان: ۴/۱۵۳؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹ق: ۴/۶۰۸). ابن هشام، یعقوبی، طبری، بیهقی و ابن حزم، نام هبار را جزء افراد مهدورالدم نیاورده‌اند (یعقوبی، همان: ۲/۵۹؛ طبری، همان: ۳/۴۳ به بعد؛ ابن حزم، ۱۴۰۶ق: ۱۸۳؛ بیهقی، ۱۴۰۵ق: ۵/۵۹). اما ابن سعد، بلاذری، نویری و حلبی با واقدی هم‌نظرند (ابن سعد، همان: ۲/۱۰۳؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۱/۴۵۳؛ نویری، ۱۳۷۴ق: ۱۷/۳۰۷؛ حلبی، همان: ۳/۲۱).

۸. هند بنت عتبّه بن ربیعّه؛ همسر ابوسفیان که از زنان کینه‌توز قریش نسبت به پیامبر(ص) و اصحابش به شمار می‌رفت. وی در جنگ اُحد حاضر بود و ضمن تحریض و تشویق مشرکان به جنگ، گستاخی و جسارت را از حدّ گذراند و با مثله کردن اجساد مسلمانان، اعضای بریده شده آنان را زیور خود ساخت. رفتار شرمگینانه او با جسد حمزّه، عموی پیامبر(ص) از خاطره رسول الله(ص) زدودنی نبود. هند در روز فتح همراه زنان قریش نزد پیامبر(ص) حاضر شد و طلب عفو کرد و پیامبر(ص) نیز از او درگذشت (واقدی، همان: ۲/۸۵۱). ابن هشام و طبری او را جزء افراد مهدورالدم به شمار نیاورده‌اند (ابن هشام، همان: ۲/۴۰۹؛ طبری، همان: ۳/۴۳ به بعد).

۹. فرتنا؛ یکی از دو کنیز آوازه‌خوان ابن خطل که از پیامبر(ص) امان خواست و مسلمان شد و پیامبر(ص) نیز او را بخشود. وی تا دوره خلافت عثمان زنده بود (واقدی، همان: ۲/۸۶۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۱/۴۵۷).

۱۰. ساره؛ کنیز عمرو بن هشام که در مکه خواننده بود و در مجالس شادی و عزا می‌خواند. عمرو بن هشام و دیگران، هجویه‌هایی بر ضد پیامبر(ص) به او می‌آموختند تا در مجالس قریش بخواند. او در جنگ بدر به

همراه دو کنیز آوازه‌خوان دیگر، با سپاه مشرکین از مکه خارج شده بود که به صلاح‌دید ابوسفیان از میانه راه برگردانده شدند (واقعی، همان: ۱/۴۳). ساره یک‌بار در مدینه به حضور پیامبر(ص) رسید و از نیازمندی خود نزد آن حضرت شکوه کرد، پیامبر(ص) نیز از کرده‌های او درگذشت و یک بار شتر خواروبار به او داد، ولی باز به مکه برگشت و کارهای پیشین خود را از سرگرفت (همان: ۲/۸۶۰). درباره سرنوشت او اطلاعات متضادی در منابع دیده می‌شود. گروهی معتقدند که ساره در جریان فتح مکه کشته شد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳/۳۲۶؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۲/۲۵۱) و عده ای نیز گفته‌اند که پیامبر(ص) او را بخشوده و تا دوران خلافت عمر (۲۳-۱۳ ق) می‌زیسته است (طبری، همان: ۳/۶۰؛ ابن حزم، همان: ۱۸۴؛ نویری، همان: ۱۷/۳۰۹؛ صالحی - شامی، همان: ۵/۲۲۳).

این ده تن که نام برده شدند بنا بر نظر اکثر سیره‌نویسان، از سوی پیامبر(ص) محکوم به مرگ بودند، ولی چنان که دیدیم تنها چهار تن از آنان به قتل رسیدند و سایرین که از کرده‌های خود پشیمان بودند و عذر تقصیر نزد پیامبر(ص) آوردند، مورد عفو قرار گرفتند. چه بسا اگر آن چهار مقتول نیز از گذشته خود برائت می‌جستند و تقاضای بخشش می‌کردند، از رحمت پیامبر(ص) بی نصیب نمی‌ماندند.

جز این گروه، کسانی هم بودند که در عین عدم محکومیت به مرگ، از آنجا که تا کنون در صف دشمنان و آزاردهندگان پیامبر(ص) جای داشتند و از عقوبت مسلمانان می‌ترسیدند، در روز فتح مکه گریختند یا پنهان شدند. اما آنان هم با مشاهده خلق نیکوی پیامبر(ص) و اطمینان از بخشایش او، به تدریج نزد آن حضرت آمدند و طلب عفو کردند. برخی از آنان نیز پیش از رسیدن سپاه اسلام و در بین راه به دیدار پیامبر(ص) شتافته و از ایشان عذر خواسته بودند. متذکر می‌شویم که برخی از منابع، تعدادی از این پشیمانان را جزء همان افراد مهدورالدم به شمار آورده و همراه با آنان نام برده‌اند، اما چون به این مطلب اطمینانی حاصل نشد، سرنوشت این گروه جداگانه یاد می‌شود:

۱. انس بن زبیم بکری؛ وی شاعری بود که هجوش درباره پیامبر(ص) باعث درگیری بنی بکر و بنی خزاعه شد و یکی از خزاعه سرش را شکست. گویند پیامبر(ص) خونس را هدر اعلام کرده بود اما او نزد پیامبر(ص) آمد و عذر خواست و اشعاری در نعت آن حضرت سرود و بخشوده شد (واقدی، همان: ۲/۷۸۹؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۱/۴۶۰).

۲. ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب؛

۳. عبدالله بن ابی امیّه بن مغیره مخزومی؛

این دو تن که اولی عموزاده پیامبر(ص) بود و دومی عمه‌زاده آن حضرت و هم برادر همسرش ام‌سلمه، در یکی از منازل بین راه به اردوی پیامبر(ص) آمدند و تقاضای بخشایش کردند. پیامبر(ص) ابتدا عذر آنان را نپذیرفت و از دشمنی‌ها و عداوت‌ها و توهین‌های آنان در مکه یاد کرد، اما چون شنید که ابوسفیان بن حارث می‌گوید: "اگر رسول خدا ما را نپذیرد با پسرانم به صحرا می‌روم تا تشنگی و گرسنگی ما را از پای درآورد"، بر آنان رقت آورد و نهایتاً با وساطت ام‌سلمه و عباس عمویش از آنان درگذشت (ابن هشام، همان: ۲/۴۰۰).

۴. سهیل بن عمرو؛ وی در روز فتح در خانه‌اش پنهان شد و پسرش عبدالله را نزد پیامبر(ص) فرستاد تا برایش امان بگیرد. پیامبر(ص) نیز امانش داد و او همچنان در حال شرک بود و پس از غزوه حنین اسلام آورد (واقدی، همان: ۲/۸۴۷). او در فتوح شام شرکت کرد و در طاعون عمّواس (نک: یاقوت حموی، ۱۹۹۵م: ۴/۱۵۷) از دنیا رفت (۱۸ق) (بلاذری، ۱۹۸۸م: ۱۴۱).

۵. حویطب بن عبدالعزی؛ وی روز فتح در باغی پنهان شد ولی ابوذر او را دید و به پیامبر (ص) خبر داد، پیامبر (ص) فرمود: "مردم در امانند جز چندتن که مشخص شده‌اند". حویطب با شنیدن این خبر نزد پیامبر (ص) آمد و از وی امان گرفت (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۱/۴۵۹).

۶. حارث بن هشام بن مُغیره مخزومی (برادر ابوجهل)؛

۷. زُهیر بن ابی امیئه بن مُغیره مخزومی؛

این دو تن در روز فتح به خانه امّ هانی بنت ابی طالب که همسر هبیره بن ابی وهب مخزومی بود رفتند و در آنجا پناهنده شدند. امّ هانی نزد پیامبر (ص) آمد و برای آنان که از اقوام شوهرش بودند، امان خواست. پیامبر (ص) درخواست او را پذیرفت و آن دو را بخشود (واقدی، همان: ۲/۸۲۹؛ ابن سعد، همان: ۲/۱۱۰). حارث بن هشام نیز همراه با سهیل بن عمرو در فتوح شام دچار طاعون عمواس شد و از دنیا رفت (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۱/۴۶۰).

۸. صفوان بن امیئه بن خلف جُمحی؛ وی پس از مقاومت بی‌فایده‌ای که در روز فتح انجام داد، از مکه گریخت. عمیر بن وهب جمحی از رسول خدا (ص) برای او امان گرفت و به دنبالش رفت که در بندر شعیبه به او رسید و امان رسول خدا (ص) را به او ابلاغ کرد اما صفوان باور نکرد و نشانی خواست. عمیر به مکه بازگشت و پیامبر (ص) عمامه خود را به عنوان نشانی به او سپرد. صفوان با دیدن آن به مکه بازگشت و پیامبر (ص) او را به اسلام فراخواند، اما صفوان دوماه فرصت طلبید و پیامبر (ص) به جای دوماه، چهارماه به او فرصت داد تا در کار خود بیندیشد. وی در غزوه حنین در حال شرک همراه پیامبر (ص) بود و پس از آن اسلام آورد (ابن هشام، همان: ۲/۴۱۷).



۹. عبدالله بن زبیری سَهْمی؛ او همراه با هبیره بن ابی وهب مخزومی همسر امّ هانی به نجران گریخته بود. هبیره همان جا در حال شرک از دنیا رفت، ولی ابن زبیری به مکه بازگشت و پیامبر (ص) نیز از او درگذشت (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۱/۴۵۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۲/۲۴۸).

۱۰. وحشی، قاتل حمزه سیدالشهدا؛ او از ترس پیامبر (ص) به طائف گریخت و در سال ۹ هـ همراه با وفد ثقیف به مدینه آمد و طلب عفو کرد. پیامبر (ص) از او گذشت و البته به او توصیه کرد که همواره خود را از منظر وی پنهان دارد (واقدی، همان: ۲/۸۶۲).

۱۱. کعب بن زهیر مُزَنی؛ از شعرای عرب بود که پیامبر (ص) به خاطر اشعار معاندانه اش خودش را هدر کرده بود و نیز گفته اند به خاطر اشعار عاشقانه و توهین آمیزش نسبت به امّ هانی بنت ابی طالب بوده است (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۲/۲۵۱). برادرش بُجَیر که مسلمان بود به وی نامه نوشت و از او خواست که تا پیش از آنکه به قتل برسد، به مدینه بیاید و از پیامبر (ص) عذرخواهی کند و راجع به پیامبر (ص) نوشت: "او کسی را که با حال پشیمانی نزدش آید، به قتل نمی رساند" (ابن هشام، همان: ۲/۵۰۱). نهایتاً کعب بن زهیر به مدینه آمد و اسلام آورد و قصیده معروفش در نعت پیامبر (ص) را قرائت کرد و رسول خدا (ص) نیز گذشته او را نادیده گرفت و از او درگذشت (همان: ۲/۵۰۲).

به رغم این رفتار کریمانه، هنگامی که رسول الله (ص) مشغول طواف کعبه بود یکی از کفار به نام فُضَالَه - بن عُمَیر لَیثی به وی نزدیک شد و در سر داشت که آن حضرت را به قتل آورد. اما با برخورد محبت آمیز پیامبر (ص)، از قصد خود منصرف شد و خود می گفت: "از آن لحظه به بعد، محبوب ترین خلایق خدا نزد من، پیامبر خدا بود" (همان: ۲/۴۱۷؛ ابن سید الناس، ۱۴۱۴ق: ۲/۲۲۸).

غزوه حنین

هنوز پانزده روز از فتح مکه نگذشته بود که خبر دادند جمعیت عظیمی متشکل از قبایل هَوازِن و ثقیف مهبیای حمله به مکه‌اند. هوازن که در شرق مکه ساکن بودند، از گذشته با قریش اختلافاتی داشتند و اینک که احساس کردند مکه در آشوب و ناآرامی است، موقع را مناسب حمله و تسویه حساب با قریش یافتند. ثقیف هم که در طائف می‌زیستند و همپیمان هوازن بودند از ترس حمله مسلمانان به طائف و پیش دستی در این امر، به هوازن پیوستند (واقعی، همان: ۳/۸۵۵) و مجموعاً جمعیت انبوهی بالغ بر بیست هزار تن گرد آمدند (همان: ۳/۸۹۳).

پیامبر(ص) با دوازده هزار تن مکه را به سمت اوطاس که محل تجمع هوازن بود ترک و عتاب بن‌آسید بن- ابی‌العیص بن‌امیه را که جوانی بیست ساله و از طُلُقَاء بود، به امارت مکه تعیین کرد (ابن‌هشام، همان: ۲/۴۳۹). دوهزارتن از سپاه پیامبر(ص) را مکیان تشکیل می‌دادند که برخی مسلمان و برخی هنوز درحال شرک بودند. در این غزوه تقریباً تمامی اشراف و بزرگان قریش از جمله: ابوسفیان، صفوان بن‌امیه، سهیل بن عمرو، حویطب- بن‌العزی، حارث بن‌هشام و حکیم بن حزام در رکاب پیامبر(ص) بودند، درحالی که اکثر آنان همچنان مشرک مانده و اسلام نیاورده بودند (واقعی، همان: ۳/۸۹۴).

پیامبر(ص) برای تجهیز سپاه از صفوان بن‌امیه و عبدالله بن‌ابی‌ربیعۀ و حویطب بن‌العزی مبالغی وام و تجهیزاتی به عاریه گرفت که پس از جنگ به آنان بازگرداند (همان: ۳/۸۶۳). صفوان بن‌امیه از پیامبر(ص) پرسیده بود که آیا به این کار مجبور است؟ و پیامبر(ص) پاسخ داده بود که جبر و الزامی وجود ندارد، بلکه عاریه ضمانت شده‌ای است که بازگردانده خواهد شد (همان: ۳/۸۵۳). اینان و دیگر مکیان، نه فقط برای کسب غنیمت که بیشتر برای حفظ جان و نیز موقعیت شهرشان با پیامبر(ص) همراه شدند و در هر صورت سیادت پیامبر(ص) را که یک قُرشی بود، بر سیادت هوازن و ثقیف ترجیح می‌دادند و درعین حال بدشان نمی‌آمد که صدمه و شکستی هم به محمد و اصحابش برسد (همان: ۳/۸۹۴).

سپاه پیامبر(ص) پیش از رسیدن به اوطاس، در دره حنین مورد شیبخون دشمن واقع شدند و چون تاریک و روشن سحرگاه بود، هراس در میان مسلمانان افتاد و یک‌باره همه پا به فرار گذاشتند و جز افراد معدودی که گرداگرد پیامبر(ص) از وی دفاع می‌کردند، جملگی گریختند. اما نهایتاً به میدان نبرد بازگشته و بر هوازن و ثقیف پیروز شدند (ابن هشام، همان: ۲/۴۴۲). ثقیف به طائف عقب نشست اما هوازن که با همه زنان و کودکان و نیز احشام و مواشی خود در جنگ شرکت جسته بود (واقدی، همان: ۳/۸۸۶)، با برجای گذاردن تعداد زیادی اسیر و مقدار معتنا بهی غنیمت، شکست سنگینی متحمل شد. رسول‌خدا(ص) فرمان داد اسیران و غنایم را در دره جِعْرَانَه (جِعْرَانَه) نگه دارند و خود به همراه سپاه، راه طائف را پیش گرفت (همان: ۳/۹۹۲).

طائف به محاصره مسلمانان درآمد و این محاصره حدود هفده‌روز به طول انجامید، اما حاصلی در برنداشت و حتی استفاده از ابزار قلعه‌کوبی (منجنیق) هم که برای اولین بار در جنگ‌های پیامبر(ص) به کار می‌رفت، نتوانست خللی در حصار مستحکم شهر ایجاد کند (ابن هشام، همان: ۲/۴۸۲). در نتیجه پیامبر(ص) محاصره را رها کرد و به جِعْرَانَه بازگشت تا تکلیف غنایم کلان حنین را روشن کند (همان: ۲/۴۸۸).

## تألیف قلوب

رسول‌خدا(ص) در صدد این بود که اهالی مکه از سر رضایت و از صمیم دل به اسلام بگروند و کینه‌ها و عداوت‌های سابق را به فراموشی بسپارند و حقارت و عقده‌ای به سبب فتح مکه به دست مسلمانان و به ویژه انصار در آنان شکل نگیرد. این بود که در تقسیم غنایم عظیم حنین که گفته‌اند بالغ بر شش‌هزارتن اسیر، بیست‌و‌چهارهزارنفر شتر و چهل‌هزار رأس گوسفند و چهارهزار پیمانانه نقره بوده است، رفتار خاصی پیشه کرد.

اولا انصار را از غنیمت محروم کرد (واقدی، همان: ۳/۹۵۶) که در منابع سیره دلیل مشخصی برای آن ذکر نشده است.

به نظر می‌رسد که با توجه به سرخوردگی و ناخشنودی مکیان از فتح شهرشان و زمینه‌های انتقام ستانی انصار از آنان که در اشعار سعدبن عبادۀ نمایان بود، پیامبر(ص) می‌خواست به این وسیله از تعمیق این نارضایتی و ایجاد بهانه جدید برای کینه توزی‌های آینده میان مکه و مدینه جلوگیری کند. ثانیاً به تعدادی از سران قریش و دیگر قبایل که جملگی در گذشته از رؤس دشمنان و مخالفان اسلام بودند، سهمی بیش از دیگران عطا کرد که در این میان ابوسفیان و دو پسرش معاویۀ و یزید، صفوان بن امیۀ، سهیل بن عمرو، حکیم بن حزام، حارث بن هشام، نُضَیر یا حارث بن حارث، حویطب بن عبدالعزی، عیینۀ بن حصن فزاری و تعدادی دیگر، هر کدام صد- شتر و دیگر بزرگان نیز کمتر و حداقل پنجاه شتر نصیب‌شان شد (ابن هشام، همان: ۲/۴۹۲).

قرآن از این گروه با عنوان «مُؤَلَّفَةً قُلُوبُهُمْ» (التوبه / ۶۰) یاد کرده و بیان داشته که این عطای بی‌حساب، برای تألیف قلوب مشرکان و نرم شدن دل آنان با اسلام و فراموش کردن گذشته بوده است. گفته‌اند پیامبر(ص) این اموال را پس از تخمیس غنایم و در حقیقت از خمس آن که متعلق به خود آن حضرت بود، عطا کرده است (ابن سعد، همان: ۲/۱۱۶؛ ابن حزم، همان: ۱۹۳). البته این رفتار نامتعارف مورد اعتراض برخی از مسلمانان به ویژه انصار قرار گرفت که پیامبر(ص) با سخنانی آنان را راضی کرد (واقدی، همان: ۳/۹۴۸).

باید یادآور شویم که أُسرای هوازن پیش از تقسیم غنایم آزاد شده بودند، زیرا برخی از سران هوازن در جعرانه به حضور پیامبر(ص) رسیدند و ابراز پشیمانی کردند و آزادی اسیران‌شان را خواستار شدند. آنان در اثنای سخنان‌شان یادآور شدند که حَلِیمَةُ - زنی که پیامبر(ص) را در طفولیت شیر داده بود - از بنی سَعَد و از بطون هوازن بوده است و اینک بزرگی و گذشت پیامبر(ص) را انتظار دارند (ابن هشام، همان: ۲/۴۸۸).

پیامبر(ص) هم که منتظر بهانه‌ای برای درگذشتن از دشمنان و ایجاد صلح و آشتی بود، فرمود: "من از حق خود و بنی‌عبدالمطلب می‌گذرم." سپس خود به آنان آموخت که پس از نماز جماعت ظهر، در حضور مسلمانان خواسته خود را بیان کنند و پیامبر(ص) نیز در حضور مسلمانان از حق خود و بنی‌عبدالمطلب درگذرد تا بدین وسیله آنان نیز به پیامبر(ص) تاسی و اسیران خود را آزاد کنند. چنین شد و جز بنی‌تمیم و بنی‌فزاره، همه از اسیران‌شان گذشتند و آزادشان کردند (واقعی، همان: ۳/۹۵۱).

در این میان مالک بن عوف نَصْرَی، سرکرده هوازن که به طائف گریخته بود با وعده پیامبر(ص) مبنی بر گذشت از او و آزادی خانواده اش از اسارت، به حضور آن حضرت رسید و اسلام آورد و پیامبر(ص) نیز او را جزء مؤلفه قلوبهم شمرد (ابن هشام، همان: ۲/۴۹۱). مالک همچنان بر ریاست هوازن باقی ماند و طائف را چنان در محاصره گرفت که ثقیفیان را در مضیقه قرار داد و پس از مدتی مجبور به تسلیم‌شان کرد (همان‌جا).

در میان هوازن یکی بود به نام بَجَاد از بنی‌سَعْدِ بْنِ بَکَر که پیامبر(ص) فرمان داده بود که حتماً دستگیرش کنند و مبادا بگریزد، از آن رو که مسلمانی را پیش از این به قتل رسانده و مثله کرده و جسدش را سوخته بود. وی به همراه شیمای بنت حارث اسیر شد و شیمای ادعا کرد که خواهر رضاعی پیامبر(ص) است و پیامبر(ص) پس از گفتگو با او، ادعایش را درست دانست و اکرامش کرد و پس از آزاد کردنش، اموالی هم به او بخشید. شیمای نیز اسلام آورد و خواهان آزادی بَجَاد و برخی دیگر از اقوامش شد که پیامبر(ص) این خواسته را نیز پذیرفت و آنان را آزاد کرد (واقعی، همان: ۳/۹۱۳).

پیامبر(ص) از جعرانه به مکه بازگشت و همچنان عتاب بن اسید را بر امارت مکه و سعید بن سعید بن عاص - بن اُمیّه را به فرماندهی ناحیه بازار مکه گماشت (ابن سعد، ۲/۱۰۴) و بدون آنکه حتی یک سرباز در مکه بگذارد، عازم مدینه شد (حمیدالله، همان: ۱۴۸). مکه دیگر نه شهر دشمن و نه یک رقیب برای مدینه که از این پس همراه و همگام با مدینه، مقدس‌ترین اماکن مسلمانان در طول تاریخ شدند.

## نتیجه گیری

فتح مکه یکی از درخشان‌ترین صفحات زندگی پیامبر اسلام (ص) و بهترین نمونه برای اثبات رحمت نبوی و مداراگری با دشمنان و مخالفان در سیره آن حضرت است. پیامبر (ص) با اعلام عفو عمومی و چشم‌پوشی از خطاهای مکیان و بلکه بزرگواری نسبت به آنان در ماجرای تألیف‌قلوب و همچنین آزاد کردن هزاران اسیر دشمن در حنین، نشان داد که به دنبال انتقام‌کشی و عقده‌گشایی از دشمنان دیرینه خود نیست و تنها هدفش هدایت آدمیان و گسترش اخلاق الهی است.

آن حضرت به هنگام تسلط بر دشمن و داشتن قدرت انتقام، زیباترین صحنه‌های عفو و گذشت و بزرگواری را به نمایش گذاشت. خلق عظیم پیامبر (ص) که مورد اشاره قرآن نیز قرار گرفته است، رمز موفقیت وی و یکی از علل مهم جذب اعراب به اسلام بود و در واقع همین خلق عظیم بود که باعث ریشه‌کن شدن شرک در جزیره العرب در مدت زمانی اندک شد. محمد نه شمشیرش از شمشیر مشرکان برنده‌تر بود و نه ثروتش افزون‌تر، بلکه خلقتش نیکوتر بود و دینش به عدل و احسان نزدیک‌تر.

## كتابتنامه

١. قرآن كريم.
٢. أبان بن عثمان الاحمر (از اصحاب امام صادق ع)، ١٣٧٥ش، *المبعث و المغازى و الوفاء و السقيفة و الردة*، به كوشش رسول جعفریان، قم، حوزه علمیه قم.
٣. ابن اثير، على بن محمد الجزرى، ١٤٠٩ق، *أسد الغابة فى معرفة الصحابة*، بيروت، دارالفكر.
٤. ----، ١٣٨٥ق، *الكامل فى التاريخ*، بيروت، دار صادر - دار بيروت.
٥. ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن، ١٤١٢ق، *المنتظم فى تاريخ الملوك و الامم*، تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية.
٦. ابن حبان، محمد التميمى البستى، ١٤٠٧ق، *السيره النبويه و اخبار الخلفاء*، تصحيح السيد عزيزبك و جماعة من العلماء، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه.
٧. ابن حجر، احمد بن على العسقلانى، ١٤١٥ق، *الاصابه فى تمييز الصحابه*، تحقيق عادل احمد عبدال موجود و على محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلمية.
٨. ابن حزم، ابو محمد على بن احمد الاندلسى، ١٤٠٦ق، *جوامع السيره النبويه*، تحقيق شيخ نايف عباس، دمشق-بيروت، دار ابن كثير.
٩. ابن سعد، محمد، ١٤١٠ق، *الطبقات الكبرى*، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، بيروت، دارالكتب العلمية.
١٠. ابن سيد الناس، محمد، ١٤١٤ق، *عيون الاثر فى فنون المغازى و السير*، تحقيق ابراهيم محمد رمضان، بيروت، دارالقلم.
١١. ابن شهاب، محمد بن مسلم زهرى، ١٤٠١ق، *المغازى النبويه*، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دارالفكر.

١٢. ابن عبدالبرّ، يوسف بن عبدالله، ١٤١٢ق، *الاستيعاب في معرفة الاصحاب*، تحقيق علي محمد البجاوي، بيروت، دارالجيل.

١٣. ابن هشام، عبدالملك، بي تا، *السيرة النبوية*، تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الأبياري و عبدالحفيظ شلبي، بيروت، دارالمعرفة.

١٤. بلاذري، احمد بن يحيى، ١٤١٧ق، *انساب الاشراف*، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلي، بيروت، دارالفكر.

١٥. -----، ١٩٨٨م، *فتوح البلدان*، بي جا، دار و مكتبة الهلال.

١٦. بيهقي، احمد بن حسين، ١٤٠٥ق، *دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشريعة*، تحقيق عبدالمعطي قلجعي، بيروت، دارالكتب العلمية.

١٧. حلبى، على بن برهان الدين، ١٤٠٠ق، *السيرة الحلبية (انسان العيون في سيرة الامين المأمون)*، بيروت، دارالمعرفة.

١٨. حميدالله، محمد، ١٣٥١ش، *رسول اكرم در ميدان جنگ*، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران، محمدی.

١٩. دانشگاه کمبریج، ١٣٨١ش، *تاریخ اسلام*، زیر نظر پی.ام. هولت و آن.ک.س. لمبتون، ترجمه احمد آرام، تهران، امیرکبیر.

٢٠. سهيلي، عبدالرحمن بن ابى الحسن، ١٤٠٩ق، *الروض الأئنف*، تحقيق طه عبدالرؤف سعد، بيروت، دارالفكر.

٢١. صالحى شامى، محمد بن يوسف، ١٤١٤ق، *سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خير العباد*، تحقيق عادل احمد عبدال موجود و على محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلمية.

٢٢. طباطبايى، محمد حسين، ١٤١٧ق، *الميزان*، قم، حوزه علميه قم.

٢٣. طبرسى، ابو على فضل بن حسن، ١٣٧٢ش، *مجمع البيان*، مقدمه محمد جواد بلاغى، تهران، ناصر خسرو.



٢٤. طبري، محمد بن جرير، ١٣٨٧ق، *تاريخ الامم و الملوك*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث.

٢٥. گيب، هميلتون، ١٣٨٠ش، *اسلام، بررسى تاريخى*، ترجمه منوچهر اميرى، تهران، علمى و فرهنگى.

٢٦. مسعودى، على بن حسين، ١٤٠٩ق، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقيق اسعد داغر، قم، دارالهجرة.

٢٧. مقرئى، تقى الدين احمد بن على، ١٤٢٠ق، *امتناع الاسماع بما للنبي من الاحوال و الاموال و الحفدة و المتاع*، تحقيق محمد عبدالحميد النميسى، بيروت، دارالكتب العلمية.

٢٨. نوبرى، احمد بن عبدالوهاب، ١٣٧٤ق، *نهاية الارب فى فنون الادب*، قاهره، دارالكتب المصرية.

٢٩. واقدى، محمد بن عمر، ١٤٠٩ق، *المغازى*، تحقيق مارسدن جونز، بيروت، مؤسسه الاعلمى.

٣٠. ياقوت حموى، شهاب الدين ابو عبدالله، ١٩٩٥م، *معجم البلدان*، بيروت، دارصادر.

٣١. يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، بى تا، *تاريخ يعقوبى*، بيروت، دارصادر.

## **Tolerance and peaceful in the political tradition of the Prophet of Islam(pbuh)**

### **"A case study of conquest of Mecca and Hunayn War"**

Saber Adak, Ph. D<sup>1</sup>

#### **Abstract**

Tolerance and peaceful was one of the prominent traits of the Prophet of Islam (pbuh), that played also an important role in the rapid expansion of the Islamic intitation on the Arabian Peninsula. The great moral and merciful behavior of him against his enemies and the preference of pardon on revenge in front of him, were effective factors to the advancement of his purposes and the carry out of his mission, and certainly in this way was more efficiency than the sword of his followers. his great behavior with the Kuraysh`s polytheists and the announce of general amnesty during the conquest of Mecca, as well as his generous behavior in the division of the Hunayn bootys, are the best examples of this. Prophet (PBUH), after conquering Mecca and at the height of power, despite being able to act violently with the polytheists and to retaliate against all their unrighteousness and persecution during the time of the mission, take a hard revenge on them, such an affectionate and merciful approach was made that even the polytheists themselves were astonished. This article examines the Prophet's tolerant policy toward his enemies in conquest of Mecca and Hunayn War.

**Keywords:** Conquest of Mecca, Hunayn War, Peaceful, Prophet of Islam (pbuh)

---

1. Department of history and civilization of Islamic Nations, Yadegar-e-Imam (rah) Branch, Islamic Azad University, Shahr-e-Rey, Iran.  
adaksaber@gmail.com